



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

# وقایع سال دهم هجری

از هجرت تا رحلت



تألیف: سید علی اکبر قریشی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# وقایع سال دهم هجرت (از هجرت تا رحلت)

نویسنده:

سید علی اکبر قریشی

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی تبیان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۶	وقایع سال دهم هجرت (از هجرت تا رحلت)
۶	مشخصات کتاب
۶	حجۀ الوداع
۷	خطبه آن حضرت در عرفات یا در منی
۸	جریان مقدس غدیر خم
۱۰	اعزام معاذ بن جبل به یمن
۱۰	جریان جیش اسامه
۱۱	زیارت قبور بقیع
۱۱	ارتحال رسول خدا
۱۴	تجهیز رسول الله
۱۵	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## وقایع سال دهم هجرت (از هجرت تا رحلت)

### مشخصات کتاب

نویسنده: سید علی اکبر قریشی

ناشر: موسسه فرهنگی تبیان

### حجۃ الوداع

از روزی که رسول خدا صلی الله علیه وآله به مدینه هجرت فرمود تا آخر عمرش سه بار عمل عمره به جای آورد و یک بار عمل حج. اولین عمره در جریان صلح حدیبیه بود که در آنجا از احرام خارج شد، مسلمانان نیز چنان کردند. دومی در سال بعد از صلح حدیبیه بود که کفار سه روز مکه را برای وی خالی کردند. سومی بعد از فتح مکه بود که پس از جنگ حنین از جعرانه احرام عمره بست و به مکه آمد. حج را نیز در سال دهم هجرت به جا آورد که آن را حجۃ الوداع و حجۃ البلاغ گویند، و چون آن حضرت تصمیم به عمل حج گرفت در میان مردم اعلام کرد و مردم را به حج دعوت فرمود، اعلام آن حضرت به همه مسلمانان مدینه و غیر مدینه رسید، به امیرالمؤمنین علیه السلام نیز که در آن وقت در یمن بود نامه نوشته شد که از طریق یمن به مکه آمده و در عمل حج شرکت نماید. مورخین عدد شرکت کنندگان را مابین هفتاد هزار نفر الی صد و بیست و چهار هزار نفر نوشته اند. به نقل کافی آن حضرت در ۲۶ ذوالقعدة از ذوالحلیفه احرام بست به حج افراد و شصت و یا شصت و چهار قربانی با خود سوق کرد و در آخر چهارم ذوالحجه با مسلمانان به مکه رسید و هفت بار به دور کعبه طواف کرد. بعد دو رکعت نماز پشت مقام ابراهیم علیه السلام خواند. بعد به طرف حجرالاسود آمد و آن را استلام کرد و در اول طواف نیز استلام کرده بود. سپس فرمود: ان الصفا و المروه من شعائر الله از صفا شروع می کنم که خدا در کلام خود از آن شروع فرموده. مسلمین فکر می کردند که سنت صفا و مروه ساخته مشرکان است خدا در این رابطه فرموده: ان الصفا و المروه من شعائر الله فمن حج البيت و او اعتمر فلا جناح علیه ان يطوف بهما آنگاه به صفا آمد و روی به رکن یمانی خدا را حمد و ثنا کرد و به قدر خواندن سوره بقره مرتب دعا خواند. بعد به طرف مروه رفت و در آنجا نیز مانند صفا دعا خواند. بعد به صفا آمد و آنگاه به مروه برگشت تا سعی خود را تمام کرد و چون از سعی فارغ شد، روبه مردم نمود و خدا را حمد و ثنا گفت و بعد فرمود: این است جبرئیل، که اشاره به پشت سرش کرد و به من امر می کند که شما را امر کنم تا هر که با خود قربانی سوق نکرده از احرام خارج شود (و آن را عمره مستقل قرار دهد) اگر کاری را (سوق قربانی) که در پیش گرفته ام به تاءخیر می انداختم، من هم مثل گفته خودم از احرام خارج می شدم اما من سوق قربانی کرده ام و کسی که سوق قربانی کرده تا رسیدن قربانی به محلش (منی) نمی تواند از احرام خارج شود. ثم قال: ان هذا جبرئیل و او ما بیده الی خلفه - یاءمرنی ان آمر من لم یسق هدیا ان یحل و لو استقبلت من امری ما استدبرت لصنعت مثل ما امرتکم ولکنی سقت الهدی ولاینبغی لسائق الهدی ان یحل حتی یبلغ الهدی محله. مردی گفت: یا رسول الله از محل خود حاجی خارج شویم و در وسط عمل قطرات غسل جنابت از موهای سر ما بریزد؟ حضرت فرمود: تو هرگز به این حکم ایمان نخواهی آورد. سراقه بن جشعم از میان مردم گفت: یا رسول الله صلی الله علیه وآله دین را به ما یاد دادی گویا که امروز متولد شده ایم، این که فرمودی آیا برای امسال است یا برای آینده نیز هست؟ فرمود: بل هو للبلاد الی یوم القیامة آن حکم دائمی تا روز قیامت است. آن وقت انگشتان دو دست مبارک خویش را داخل هم کرد و فرمود: دخلت العمرة فی الحج الی یوم القیامة عمره تا روز قیامت در حج داخل شد. مؤلف گوید: حج تمتع در آن روز تشریح گردید که انسان بعد از عمره از احرام خارج می شد، بعد از چند روز استراحت احرام حج می بندد، قبل از آن میان عمره و حج فاصله نبود و این حکم بر عمر بن الخطاب گران آمد که اعتراض کرد خداوند در این رابطه فرموده: فمن تمتع بالعمرة

الی الحج فما استیسر من الهدی... ذلك لمن لم يكن اهله حاضري المسجد الحرام. امام صادق علیه السلام در تعقیب مطلب بالا فرماید: چون علی علیه السلام از یمن به مکه آمد به منزل فاطمه علیها السلام وارد شد، دید او از احرام خارج شده و عطر استعمال کرده و لباس رنگین پوشیده است! فرمود: یا فاطمه این چیست؟ عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه وآله چنین دستور فرمود که از احرام خارج شدیم. حضرت به محضر رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد و عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه وآله من فاطمه را دیدم عطر مصرف کرده و لباسهای رنگین پوشیده است. آن حضرت فرمود: به این کار ماء مور شده ام. تو با چه نیتی احرام بسته ای! گفت: به وقت نیت گفته ام: اهلال کاهلال النبی احرام می بندم مانند احرام پیامبر. فرمود: یا علی پس در احرام خود باش مانند من و تو در قربانی من شریکی، فقال رسول الله صلی الله علیه وآله قو علی احرامک مثلی و انت شریکی فی هدیی فرمود: پس از انجام عمره حضرت و یارانش در خانه های مکه استراحت نکردند، بلکه در بطحاء مکه (سیلگاه) توقف کردند و روز ترویبه (هشتم ذوالحجه) وقت ظهر به مردم دستور فرمود غسل کرده و احرام حج ببندند... آنگاه حضرت و اصحابش از مکه در حال احرام خارج شدند تا به منی رسیدند، ظهر وعصر و مغرب و عشاء و نماز صبح را در منی خواندند. قریش برمی گشتند ولی دیگران به عرفات رفته و در آنجا وقوف می کردند و قریش مردم را از افاضه از مشعر مانع می شدند. حضرت چون به مشعر رسید، قریش امیدوار بودند که دیگر به عرفات نرود؛ ولی خدا فرمود: ثم افيضوا من حيث افاض الناس و استغفروا الله و قریش دیدند که خیمه آن حضرت به طرف عرفات رفت حتی به نمره که آن را بطن عرفه گویند کنار اراک (درخت مخصوص) رسید و خیمه حضرت در آنجا زده شد. مردم نیز چادرها را در آنجا زدند و چون ظهر شد، حضرت از چادر بیرون آمد قریش نیز با او بودند غسل کرده و تلبیه را قطع کرده بود، حضرت از چادر بیرون آمد قریش نیز با او بودند غسل کرده و تلبیه را قطع کرده بود، در مسجد آنجا ایستاده مردم را موعظه و امر و نهی کرد، بعد نماز ظهر وعصر را با دو اقامه و یک اذان خواند، بعد به موقف تشریف برده و در عرفات وقوف کرد. مردم قدم برداشتن ناقه حضرت را در نظر گرفته و در کنار آن می ایستادند، فرمود: ایها الناس محل وقوف محل قدمهای ناقه من نیست؛ بلکه موقف همه اینجاست و با دستش به اطراف اشاره کرد، مردم به اطراف رفتند این سخن را در مزدلفه (مشعر) نیز تکرار فرمود. مردم تا غروب قرص خورشید در عرفات ماندند. آنگاه از عرفات حرکت کرد و به مردم فرمود ک با سکینه و آرامش و وقار حرکت کنند، تا به مزدلفه یعنی مشعرالحرام رسید. نماز مغرب و عشاء را در آنجا با یک اذان و دو اقامه بجای آورد. سپس در آنجا ماند تا نماز صبح را خواند. ضعفاء بنی هاشم شب به منی آمدند؛ ولی فرمود تا آفتاب طلوع نکرده به جمره عقبه سنگ نیندازند. چون روز روشن شد، از مشعر به منی تشریف آورد، به جمره عقبه سنگ انداخت، تعداد قربانی آن حضرت شصت و شش یا شصت و چهار بود. علی علیه السلام نیز سی و چهار یا سی و شش قربانی آورد. رسول خدا صلی الله علیه وآله شصت و شش و علی علیه السلام سی و چهار بار قربانی کرد. رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود از هر شتر تکه ای گوشت برداشته و در دیگ پخته شود. آن حضرت و علی علیه السلام از آن خورده و از آب گوشت نوشیدند، به سلاخها پوستها و پلاسها و قلاده های قربانیها را ندادند؛ بلکه آنها را صدقه داد و سر مبارک خویش را تراشید و به زیارت کعبه آمد. بعد به منی برگشت و در آنجا ماند تا روز سوم از ایام تشریق شد. آنگاه رمی جمره کرد و به طرف مکه کوچ فرمود و چون به ابطح رسید، عایشه به او گفت: آیا همه زنان با حج و عمره برگردند و من فقط با حج برگردم؟! حضرت در آن جا توقف کرد، عایشه را با برادرش عبدالرحمن بن ابی بکر فرستاد تا از تعیم احرام عمره بست و به مکه آمد، طواف نماز و سعی آن را به جای آورد و به محضر حضرت بازگشت. حضرت در همان روز حرکت کرد و دیگر به مسجدالحرام نیامد و کعبه را طواف نکرد؛ بلکه از بالای مکه از عقبه اهل مدینه داخل شد و از پایین آن از ذی طوی خارج گردید و به طرف مدینه حرکت فرمود.

**خطبه آن حضرت در عرفات یا در منی**

رسول خدا صلی الله علیه وآله در حجة الوداع در عرفات یا در منی خطبه مفصلی برای مردم خواند که ما آن را به نقل مجلسی رحمه الله از خصال صدوق نقل می کنیم. آن حضرت بالای شتر خویش بعد از حمد و ثنای خداوند چنین فرمود: ایها الناس تمام خونهایی که در جاهلیت ریخته شده هیچ و کان لم یکن می باشد و کسی نمی تواند آنها را طلب کند. اولین خونی که هیچ می کنم خون حارث بن ربیع بن حارث، نواده عموی من است که در قبیله هذیل شیر می خورد و بنولیت او را کشتند... و هر ربایی که در جاهلیت بود متروک و نایده است، اولین ربا، ربای عباس بن عبدالمطلب است. بدانید که زمان بگردید و اکنون مانند روزی است که خداوند آسمانها و زمین را آفرید: یا ایها الناس ان الزمان فهو الیوم کهیثه یوم خلق الله السموات و الارضین و عدد ماهها در کتاب خدا دوازده تاست از روزی که خداوند آسمانها و زمین را آفرید، چهار تا از آنها حرام است رجب مضر که میان جمادی و شعبان است و ذوالقعدة و ذوالحجة و محرم، در آنها به نفس خود ظلم نکنید تاخیر انداختن ماههای حرام زیادت کفر است که کفار با آن به ضلالت می افتند. در سالی آن را حلال و در سال دیگری حرام می کنند تا چهار ماه را تمام نمایند - کفار در یک سال محرم را و صفر را حلال و در سال دیگری صفر را حرام و محرم را حلال می دانستند. مردم! شیطان مایویس شده از این که در بلاد شما تا قیامت عبادت شود (یعنی شرک برگردد) ولی به اعمال بدی که شما آنها را حقیر میدانید اکتفا کرده است (یعنی می خواهد از راه بدکاری شما را اغفال کند) مردم! هر که در نزد او امانتی باشد به اهلش برگرداند، مردم! زنان کارشان به شما واگذار شده برای خود (در این رابطه) مالک نفع و ضرری نیستند. شما آنها را به امانت خدا گرفته و آنها را با کلمات خدا بر خود حلال کرده اید. شما را بر آنها حقی است و آنها را بر شما حقی است. از جمله حقوق شما آن است که خود را برای شما نگاه دارند و کسی را به رختخواب شما راه ندهند، و در هیچ کار خوب با شما مخالفت نکنند و چون چنین کردند نفقه و کسوت آنها به طور متعارف بر شما واجب است، آنها را نزنید. مردم! من در میان شما چیزی گذاشتم که اگر آن را حفظ کنید هرگز گمراه نخواهید شد؛ آن کتاب خدای عزوجل است، به آن چنگ بزنید. مردم: این روز چه روزی است؟ گفتند: روز حرام است. مردم این ماه چه ماهی است؟ گفتند: ماه حرام است. مردم این دیار چه دیاری است؟ گفتند: دیار حرام است. فرمود: خداوند عزوجل خونها و اموال و عرضهای شما را بر یکدیگر حرام کرده است؛ مانند حرمت این روز و حرمت این ماه و حرمت این بلد، تا روزی که خدا را ملاقات نمایید. آگاه باشید، آن که در این جا است به آن غایب است برساند بعد از من پیامبری نخواهد آمد، بعد از شما امتی نخواهد شد، آنگاه دو دوست خویش را بلند کرد تا سفیدی زیر بغلهایش دیده شد؛ بعد فرمود: خدایا شاهد باش که من آنچه را که باید ابلاغ می کردم گفتم. اللهم اشهد انی قد بلغت

### جریان مقدس غدیر خم

رسول خدا صلی الله علیه وآله پس از ادای مناسک حج با مسلمانان به طرف مدینه حرکت فرمود تا به غدیر خم (از جحفه) رسیدند. آنجا محل اردو زدن و توقف کردن نبود، زیرا آبی در آنجا پیدا نمی شد، و علفی وجود نداشت؛ ولی به علت نصب امیرالمؤمنین برای خلافت و امامت در آن جا توقف فرمود قبلا. خداوند به وی درباره خلافت بدون تعیین وقت وحی کرده بود و حضرت موقع مناسبی جست و جی می کرد که با ایمنی از اختلاف، آن امر مهم را ابلاغ فرماید. خدای عزوجل می دانست که اگر آن حضرت از غدیر خم بگذرد، بسیاری از مردم متفرق شده و به دیار خویش خواهند رفت؛ لذا خواست که همه نص خلافت را بشنوند، و حجت بر آنها تمام شود، بدین منظور یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک نازل گردید، یعنی: آن چه در رابطه با خلافت علی علیه السلام نازل شده تبلیغ کن و به مردم برسان و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس خداوند با این جمله (که نظیر آن در قرآن نیست و در صورت مخالفت از نبوت ساقط می گردید) آن حضرت را ترسانید و تهدید کرد و نیز ضمانت فرمود که از حيله مردم و کارشکنی آنها محفوظش خواهد فرمود. بدین طریق آن حضرت بناچار در آنجا توقف فرمود،



مسلمانان نیز توقف کردند. هوا به شدت گرم بود و چنان آتش می بارید که حاضران یک طرف را بر سر کشیده و طرف دیگر را زیر پا گذاشته بودند تا از تابش آفتاب و ریگهای گداخته در امان باشند. آنگاه فرمود: زیر چند درخت بزرگ را که در آنجا بود جاروب کردند و وسائل را در آنجا رویهم گذاشتند که به صورت تلی درآمد. بعد به امر آن حضرت منادی ندا کرد: الصلوة جامعة مردم در آنجا جمع شدند. حضرت روی آن اسباب که جمع شده بود قرار گرفت، علی علیه السلام را نیز به نزد خود خواند و در طرف راست او ایستاد. آنگاه شروع به خطبه و حمد و ثنای الهی نمود و به طور کامل موعظه کرد، و از نزدیکی رحلت خویش اطلاع داد، و فرمود: من به طرف خدا خوانده شده ام، نزدیک است که آن دعوت را اجابت کرده و از میان شما بروم و من در میان شما چیزهایی می گذارم که اگر به آنها تسمک جوید بعد از من نمی شود تا در کنار حوض کوثر پیش من آید: وانی مخلف فیکم ما ان تمسکتُم به لن تضلوا من بعدی، کتاب الله و عترتی اهل بیتی فانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض بعد با صدای بلند فرمود: الست اولی بکم من انفسکم آیا بر شما از وجودتان مقدمتر نیستم؟ گفتند: اللهم بلی. در همان حال بدون فاصله بازوان علی علیه السلام را گرفته و بلند کرد، به طوری که سفیدی زیر بغل هر دو دیده شد و فرمود: فمن کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من و الاه و عاد من عاده انصر من نصره و اخذل من خذلها آنگاه پایین آمد و دو رکعت نماز خواند، ظهر شد و مؤذن اذاً گفت. حضرت با مردم نماز ظهر را خواند و در خیمه خود نشست و فرمود علی علیه السلام نیز در خیمهای مقابل خیمه آن حضرت نشست بعد امر کرد مسلمانان فوج فوج وارد شده و مقام خلافت را به علی علیه السلام تبریک گویند و به او لفظ السلام عیک یا امیر المؤمنین سلام دهند، مسلمانان چنین کردند، بعد فرمود زنانش و همه زنانی که حاضر بودند داخل شوند و به امام سلام دهند؛ آن ها نیز چنان کردند و از کسانی که در تهنیت تفضیل داد عمر بن الخطاب بود که گفت: بخ بخ لک یا علی اصبحت مولای و مولا کل مؤمن مؤمنه در آن وقت حسان بن ثابت آمد و گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله اجازه می دهید اشعاری گویم که خداوند راضی باشد؟ فرمود: بگو ای حسان! به یاری خدا، حسان در جای بلندی ایستاد، مسلمانان برای شنیدن سخنان او بر یکدیگر پیشی می گرفتند او جریان غدیر را به شعر کشید و چنین گفت: ینادیهم یوم الغدیر نبیهم بخم و اسمع بالنبی منادی او قال فمن مولاکم و ولیکم فقالوا و لم یبدوا هناك التعدادی الیهک مولانا و انت ولینا و لن تجن منا لک الیوم عاصبا فقال له قم یا علی فانی رضیتک من بعدی اماما و هادیافمن کنت مولاه فهذا ولیه فکونوا له انصار صدق موالیهناک دعا اللهم وال ولیه و کن للذی عادی علیا معادی یعنی مردم را پیامبرشان در روز غدیر خم ندا می کرد؛ چه منادی خوبی بود او. فرمود: ای مردم! مولا و سرپرست شما کیست؟ آنها بی آنکه عداوتی اظهار کنند گفتند: خدای تو مولای ما و تو سرپرست مایی و کسی از ما را نخواهی یافت که امروز با تو مخالفت کنند. پس آن حضرت فرمود: یا علی برخیز: راضی شدم که تو بعد از من امام و راهنما باشی، هر که من سرپرست و پیشوای او هستم علی سرپرست و پیشوای اوست، یاران صدیق و دوستان او باشند؛ و همان جا دعا کرد که خدایا دوست دارنده علی را دوست و دشمن دارنده علی را دشمن بدار. رسول خدا صلی الله علیه و آله که از این اشعار شاد شده بود، فرمود: ای حسان تو تا وقتی که ما را با زبانت یاری می کنی مؤید به روح القدس باشی. این شرط از برای آن بود که حضرت می دانست حسان بالاخره با علی علیه السلام مخالفت خواهد کرد و اگر می دانست که راه را در سلامت به آخر می رساند این شرط را نمی فرمود. حسان در آخر از مخالفان آن حضرت گردید چنان که در گذشته گفته شد. ناگفته نماند: ابتدا آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک نازل گردید و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن حضرت را بر خلافت منصوب کرد و سپس آیه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم و رضیت لکم الاسلام دینا نازل گردید. رسول خدا صلی الله علیه و آله با تعجب فرمود: الله اکبر بر اکمال دین و اتمام نعمت و رضای خدا به رسالت من و به ولایت علی بن ابیطالب بعد از من. ناگفته نماند آنچه درباره نزول دو آیه فوق گفته شد از مسلمات و مورد تصدیق شیعه و اهل سنت است پس از این واقعه بسیار مهم که سبب تکمیل دین و اتمام نعمت گردید، آن حضرت از حجه حرکت کرده و به مدینه تشریف آورد، این ماجرا در روز هیجده ذوالحجه به وقت برگشتن از مکه معظمه اتفاق افتاد و در تاریخ ثبت گردید.

## اعزام معاذ بن جبل به یمن

مردم یمن که به دست علی بن ابیطالب علیه السلام اسلام آورد، حضرت ظاهرا بعد از جریان غدیر خم، معاذبن جبل را (برای قضاوت) به یمن و حضرموت فرستاد و به وی فرمود: یا معاذ! تو پیش قومی می روی که از اهل کتابند و آنها از تو درباره کلیدهای بهشت خواهند پرسید. به آنها بگو: کلیدهای بهشت لاله الاالله است که همه چیز را پاره پاره کرده تا خدای عزوجل می رسد که خدا و آن حجابی نیست؛ هر که روز قیامت آن را به طور اخلاص بیاورد بر هر گناه ترجیح خواهد داشت: ان مفاتيح الجنة لاله الاالله و آنها تخرق کل شیء حتی تنهت الی الله عزوجل لاتحجب دونه من جاءها یوم القیامة رجحت بکل ذنبکفتم: یا رسول الله اگر از چیزی سؤال کردند و محاصمه نمودند و من در قرآن جوابی یافتم نه از شما چیزی شنیده ام چه کنم؟ فرمود: به خدا تواضع کن که تو را بلند گرداند و قضاوت نکن مگر با علم و یقین، اگر چیزی بر تو مشتبه شد پیرش و شرم نکن و مشورت نما و جهد کن، خداوند اگر در تو صدق بداند توفیق می دهد، اگر مطلبی بر تو مشتبه گردید توقف کن تا تحقیق نمایی یا به من بنویس، از هوای نفس پرهیز کن که آن قائد اشقیا به آتش است و اهل رفق و مدارا باشد. تحفه الاحباب فرموده: معاذ از آن هفتاد نفری است که در عقبه حاضر شدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را با عبدالله بن مسعود عقد اخوت بست و او را در بعضی اراضی یمن قضاوت داد و از روایات معلوم می شود که او منحرف از اهل بیت علیهم السلام بود و از اصحاب صحیفه بوده... که با آن دو نفر و سالم و ابوعبیده جراح که از اصحاب صحیفه بودند در حال مرگ ویل و ثبور گویان مردند، در تحف العقول ص ۲۵ وصیتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که به معاذ در وقت رفتن به یمن فرمود و در آخر آن آمده: معاذ! بدان که محبوب ترین شمانزد من کسی است که مرا روز قیامت ملاقات کند در وضعی که در آن وضع از من جدا شده است این کلام نیز حکایت از عاقبت بد معاذ دارد.

## جریان جیش اسامه

آنگاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجة الوداع به مدینه آمد با رسیدن ماه محرم، سال قمری تجدید شد؛ ولی چون ابتدای هجرت از ماه ربیع الاول بود، هنوز آن حضرت در سال دهم بودند؛ اما مورخین حوادث محرم و ما بعد آن را از سال یازدهم هجری شمرده اند. به هر حال از کارهایی که آن حضرت (بعد از ماه محرم ظاهرا) انجام داد تشکیل لشکریان اسامه بن زید بود. مورخان و محدثان شک ندارند که آن حضرت قبل از رحلت خویش، به اسامه هجده ساله حکم فرماندهی داد و به اصحاب خویش فرمان داد تا آماده پیکار و جهاد با روم باشند و به اسامه بن زید فرمود: برو به آن محل از شام که پدرت زید بن حارثه در آنجا شهید شده است. بزرگان مهاجر و انصار از قبیل ابوبکر و عمر و ابوعبیده جراح و دیگران را جزء لشکریان او کرد، چنان که حلبی در سیره ج ۳، ص ۲۲۷ و ابن اثیر در تاریخ کامل، ج ۲، ص ۲۱۵ و طبرسی در اعلام الوری، ص ۱۳۳ و دیگران در کتابهای خود نقل کرده اند، مرحوم شرف الدین در النص و الاجتهاد، ص ۱۱ فرموده: اهل تاریخ و حدی اتفاق دارند، که ابوبرک و عمر از لشکریان اسامه بودند و آن را به طور ارسال مسلم نقل کرده اند، آن حضرت صلی الله علیه و آله به تشکیل لشکر اسامه و خروج آنها از مدینه کمال ضرورت را می داد و مکرر می فرمود: جهزوا جیش اسامه نفذوا جیش اسامه و خود پرچم او را آماده کرده و به دست وی داد، تا جایی که به نقل النص و الاجتهاد از ملل و نحل شهرستانی حضرت فرمود: لعن الله من تخلف عن جیش اسامه خدا لعنت کند کسی را که از لشکر اسامه تخلف نمایند و به هر حال اسامه با هزار رزمنده و هزار اسب از مدینه خارج شد و در لشکرگاه جرف اردو زد؛ ولی عمر و ابوبکر و دیگران فرمان آن حضرت را اطاعت نکرده و تخلف نمودند؛ مرحوم مفید در این رابطه در ارشاد، ص ۸۵ چنین فرموده است: منظور حضرت از اخراج جمعی از مشهورین مهاجر و انصار در جیش اسامه آن بود که به قوت رحلت آن

حضرت کسانی که داعیه ریاست و رهبری و امارت داشتند در مدینه نباشند و کار خلافت برای کسانی که خود جانشین کرده بود هموار گردد و کسی با وی در کار خلافت منازعه نکند؛ لذا در اخراج آنها جدیت به خرج داد و مردم را برای حرکت ترغیب می کرد و از تاءخیر و امروز و فردا کردن بر حذر می داشت که در آن بین مرض وفات او را گرفت. در الصن و الاجتهاد، ص ۱۵، افزوده: علت آن که اسامه هفده ساله را بر آنها ایمر کرد، آن بود که اگر یکی از دیگران را امیر می کرد آن را برای خلافت خویش دستاویز می نمود؛ لیکن آنه به مقصود آن حضرت واقف شده و به امارت اسامه از لحاظ کمی سن تن در ندادند و از جرف حرکت ننمودند تا حضرت رحلت فرمود. حلبی در سیره خود ج ۳، ص ۲۲۷ پس از نقل اقوال درباره سن اسامه که ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ گفته اند، نقل می کند: مهدی عباسی، چون داخل بصره شد، ایاس بن معاویه را که در ذکاوت ضرب المثل بود دید که او بیچه است و چهار صد نفر از علما پشت سرش هستند، گفت: اف بر این ریشها، آیا جز این جوان کم سن، بزرگسالی نبود که بر اینها ریاست کند؟! بعد متوجه آن جوان شد و گفت: جوان چند سال داری؟ گفت: سن من به قدر سن اسامه بن زید است، آنگاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را بر قشونی امیر کرد که ابوبکر و عمر نیز جزء قشون او بودند. مهدی گفت: برو پیش، خدا در تو برکت قرار دهد. رسول خدا صلی الله علیه و آله در جواب آنان که کمی سن اسامه را اشکال گرفتند فرمود: این چه حرفی است که از شما درباره امارت اسامه نقل می کنند؟! شما همانید که چون در گذشته پدر او را نیز امیر کردم بر این کار من طعن زدید، به خدا پدرش شایسته امارت بود، پسرش نیز آن شایستگی را دارد به هر حال متخلفین از جیش اسامه فرمان صریح آن حضرت را نقض کرده و عصیان نمودند و قهرا مشمول سخن شهرستانی در ملل و نحل شدند.

### زیارت قبور بقیع

چون رسول خدا صلی الله علیه و آله را مرض موت دریافت، در اثنای مرض روزی دست علی بن ابیطالب علیه السلام را گرفت و عده ای نیز همراه آن دو آمدند. حضرت به سوی قبرستان بقیع رفت و به حاضران فرمود: من ماءمور شده ام برای اهل بقیع استغفار نمایم. مردم با وی آمدند با به کنار قبور رسیدند. حضرت به اهل قبور فرمود: السلام علیک یا اهل القبور گوارا باد مردن برای شما از وضعی که مردم در آن هستند، فتنه ها مانند تکه های ظلمانی شب روی بیاورند؛ اول آنها مانند آخر آنهاست. آنگاه برای اهل بقیع به طور مفصل استغفار کرده و به علی علیه السلام فرمود: جبرئیل قرآن را هر سال یک بار بر من عرضه می کرد، امسال دوبار عرضه کرده است و این فقط برای نزدیک شدن اجل من می باشد. بعد فرمود: یا علی من مخیر شدم این که در دنیا بمانم و خزائن دنیا در اختیارم باشد و اهل بهشت باشم. من ملاقات خدا را در بهشت برگزیدم. چون از دنیا رفتم، مرا غسل بده و عرت مرا بپوشان، هر کس آن را ببیند کور می شود. بعد به منزلش برگشت و سه روز در تب شدید بود. این مطلب در سیره حلبی، ج ۳ ص ۴۵۵ در بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۴۰۹ از مویهبه غلام آن حضرت نقل شده که گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله شب هنگام مرا به بقیع برد و فرمود: من ماءمور شده ام که برای اهل بقیع استغفار نمایم تا آخر... این مطلب به خوبی نشان میدهد که رسول خدا از آینده و شکست رهبری در اسلام کاملاً نگران بوده ولی می توانست بکند، جز این که حجت را با کلمات خود بر گوسفندی بیاورد چیزی بنویسم که بعد از من گمراه نشوید. عمر بن الخطاب گفت: هذیان می گوید (نعوذ بالله)

### ارتحال رسول خدا

شیخ مفید رحمه الله در ارشاد چنین می نویسد: راویان بالاتفاق نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از رحلت خویش، به مردم چنین فرمود: ایها الناس من پیش از شما از دنیا خواهم رفت و شما بر من وارد خواهید شد و من از ثقلین (کتب و عترت) از شما خواهم پرسید ببینید چطور به جای من آن دو را حفظ خواهید کرد خدای لطیف و خبیر به من اطلاع داده که آن دو

را از هم جدا نخواهند شد تا پیش من آیند از خدا این را خواسته ام و او به من عطا فرموده است. بدانید که من کتاب خدا و عترت و اهل بیت خویش را میان شما می گذارم بر آنها پیشی نگیرید و گرنه اتفاق از دستتان می رود، از آنها دور ننمایید و گرنه هلاک می شوید. به آنها چیز نیاموزید که آن ها از شما داناترند. ایها الناس نبینم که بعد از من از دین خود برگشته و گردن یکدیگر را می زنید. آنگاه روز قیامت مرا در کتبه ای مانند دریای سیل جرار ملاقات می کنید. بدانید علی بن ابیطالب برادر من و وصی من است. بعد از من تاءویل قرآن جهاد خواهد کرد، چنان که من بر تنزیل آن جهاد کردم. آن حضرت در هر مجلس این کلمات را تکرار می کرد، آنگاه اسامه بن زید را فرماندهی داد و فرمود: و با جمهوریت امت از بلاد روم بجایی رود که پدرش در آن جا کشته شده است... و بعد به زیارت قبور بقیع رفت و بر آنها استغفار فرمود... بعد به منزلش برگشت و سه روز در حال تب شدید بود، پس از سه روز به مسجد آمد، سرش را بسته بود، بعد بالای منبر رفت و بر آن نشست و به حاضران چنین فرمود: معاشر الناس! رفتن من از میان شما نزدیک شده. به هر کس که وعده ای کرده ام بیاید و به وعده ام وفا کنم و به هر کس که مقروض هستم به من اطلاع بدهد. مردم میان خدا و انسان ها جز عمل صالح چیزی نیست که با آن خیری بدهد یا شری را دفع کند؛ اگر من هم گناه می کردم هلاک شده بودم؛ خدا یا شاهد باش که مطلب را رساندم. بعد از منبر پایین آمد و با مردم نماز خواند، ولی سبک و کوتاه. آنگاه داخل منزلش شد. آنجا منزل ام سلمه بود، که یک یا دو روز در آنجا بود. عایشه پیش ام سلمه آمد و اجازه خواست تا حضرت را به منزل خویش برده و پرستاری کند، او زنان دیگر حضرت اجازه دادند، حضرت به منزل خودش که در اختیار عایشه بود منتقل گردید، مرضش ادامه یافت و سنگین شد، بلال وقت نماز صبح کنار منزل آمد حضرت از مرض در بیهوشی بود، صدا زد الصلوة رحمکم الله. به حضرت گفتند: بلال برای نماز آمده است. فرمود: یکی از مردم نماز بخواند، من به خود مشغولم. عایشه (از فرصت استفاده کرد) گفت: بگوئید پدر ابوبکر بر مردم نماز بخواند. حفصه دختر عمر گفت: بگوئید پدرم عمر بخواند. حضرت چون سخن آن دو را شنید و بر حرصشان بر امامت پدرشان واقف گردید، فرمود: ساکت باشید شما مانند زنانی هستید که در مجلس یوسف حاضر شدند. حضرت چنان میدانست که آن دو در لشکر سامه از شهر خارج شده اند ولی از سخن عایشه و حفصه دانست که از فرمان وی تخلف کرده و در مدینه مانده اند؛ لذا مبادا که یکی از آن دو بر مردم امامت کند، برای زائله شبهه و دفع فتنه، خود با کمال ضعف و در حالی که پاهایش می لرزید و به دست علی علیه السلام و فضل بن عباس تکیه کرده بود، به مسجد آمد و دید ابوبکر در محراب ایستاده است، به او اشاره فرمود، که کنار رود. ابوبکر کنار رفت، و حضرت نماز را از سر شروع کرد و به آنچه ابوبکر خوانده بود اعتنا ننمود، و چون سلام نماز را داد به منزل آمد و ابوبکر و عمر و عده ای را که در مسجد بودند خواست و فرمود: آیا امر نکرده ام، که لشکر اسامه را تشکیل و راه اندازی کنید؟! گفتند: آری، فرمود: پس چرا با او نرفته اید و امر مرا نادیده گرفته اید؟! ابوبکر گفت: من از مدینه خارج شده بودم ولی برگشتم تا با شما تجدید عهد کنم. عمر گفت: یا رسول الله من از شهر خارج نشدم؛ زیرا خوش نداشتم که حال تو را از دیگران بپرسم. حضرت فرمود: نفذوا جیس اسامه، نفذوا جیس اسامه سه بار آن را تکرار فرمود: سپس از کثرت درد و ناراحتی و تاءسف که بر آن حضرت عارض شده بود بیهوش گردید و ساعتی بیهوش ماند. مسلمانان گریه کردند. شیون زنان و اولاد آن حضرت و زنان دیگر و مسلمانان بلند شد، آنگاه حضرت بهوش آمد. فرمود: دواتی و شانه گوسفندی بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم، که بعد از آن هر گز گمراه نشود. این را فرمود و باز بیهوش شد. یکی از حاضران به پا خاست که دواتی و شانه ای بیاورد. عمر بن الخطاب گفت: برگرد حضرت هذیان می گوید (نعوذ بالله). او برگشت و حاضران یکدیگر را در عدم احضار دوات و شانه ملامت می کردند که این کار مخالفت با حضرت شد. در آن وقت حضرت به هوش آمد، گفتند: دوات و شانه گوسفند بیاوریم؟! فرمود: آیا بعد از اینکه سخن را گفتید و به هذیان نسبت دادید؟ ولیکن شما را به اهل بیت خویش وصیت می کنم که با آنها نیکی کنید. بعد از حاضران رو برگردانید، همه رفتند، فقط علی علیه السلام و عباس و فضل بن عباس و اهل بیتش ماندند. در اینجا نقل ارشاد مفید را قطع کرده و درباره دوات و شانه خواستن حضرت توضیحی می دهیم؛ ناگفته نماند، این

سخن که حضرت دوات وشانه خواست و عمر گفت: که او هذیان می گوید، مورد اتفاق شیعه و اهل سنت است. بخاری در صحیح خود ج ۷، ص ۱۵۶ کتاب الطب باب قول المریض قواموا عنی از ابن عباس نقل کرده: چون رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید عده ای از مردان از جمله عمر بن الخطاب در خانه حضرت بودند. حضرت فرمود: بیاید برای شما نامه ای بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید. عمر بن الخطاب گفت: مرض پیغمبر غالب شده (هذیان می گوید) قرآن نزد شماست، کتاب خدا ما را کافی است. حاضران با هم به مخاصمه برخاستند. یکی می گفت: نزدیک بروید، پیامبران نامه ای بنویسد که بعد از وی گمراه نشوید. بعضی دیگر سخنی مانند عمر بن الخطاب می گفتند و چون زیاد قیل وقال کردند، حضرت فرمود: برخیزید و بروید. عیدالله گوید: عبدالله بن عباس می گفت: بلا و تمام بلا آن است که نگذاشتند رسول خدا صلی الله علیه و آله نامه را بنویسد. مسلم در صحیح خود ج ۲، ص ۱۵ باب ترک الوصیة با سه طریق آن را نقل کرده که عبدالله بن عباس اشک ریزان می گفت: یوم الخمیس و ما یوم الخمیس... احمد بن حنبل نیز آن در مسند خود ج ۱، ۳۲۵ نقل می کند، مرحوم شرف الدین در الراجعات، ص ۲۳۸، مراجعه ۸۶ فرماید: کلمه ای که عمر به کار برد این بود که: ان النبی یهجر پیامبر هذیان می گوید چنان که عبدالعزیز جوهری در کتاب سقیفه آورده است؛ ولی محدثان نقل به معنی کرده و گفته اند که عمر گفت: ان النبی غلبه الوجع مرض بر پیامبر غالب آمده است. مؤلف گوید: متن هر دو یکی است؛ یعنی عمر گفت: پیامبر از روی شعور سخن نمی گوید (نعوذ بالله) حالا باید دید منظور عمر از این جسارت چه بود؟ مرحوم شرف الدین در المراجعات، ص ۲۴۱، مراجعه ۸۶، از کنترل اعمال، ج ۳، ص ۱۳۸ نقل کرده که عمر بن الخطاب بعدها به ابن عباس گفت: منظور پیامبر از این که دوات و شانه خواست آن بود که خلافت علی بن ابیطالب را تثبیت کند و من جلوش را با آن سخن گرفتم. مشروح سخن را در المراجعات، نامه ۸۶ - ۸۹ و در النص والاجتهاد، ص ۸۰ - ۹۰ ملاحظه فرمایید و قضاوت را در مخالفت صریح عمر با رسول خدا بر عهده خوانندگان می گذاریم و این که رسول خدا صلی الله علیه و آله دیگر چیزی ننوشت و فرمود: آیا بعد از این سخن که گفتید؟! اصلح آن بود که چیزی ننویسد و اگر می نوشت در تاریخ الان فصلی باز شده بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله (نعوذ بالله) آن را در حال هذیان گویی نوشته است. محدثان و مورخان اکنون در دفاع از خلیفه قداست و آبروی رسول خدا صلی الله علیه و آله را لکه دار کرده بودند شلت ید الطغیان والتعدی اکنون به کلام مرحوم مفید در ارشاد برمی گردیم. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از حاضران روی برتافت، همه رفتند و فقط اهل بیت علیهم السلام در آنجا ماندند. عباس به حضرت گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله اگر، خلافت در ما خواهد ماند، بشارتمان بده، و اگر نه، بفرما چه کار کنیم؟! فرمود: شما بعد از من مستضعفید. دیگر چیزی نفرمود اهل بیت به حالت گریه برخاسته و رفتند. آنگاه فرمود: برادرم علی و عمویم را برگردانید. آن دو را در محضرش حاضر کردند. حضرت رو کرد به عباس و فرمود: ای عموی رسول خدا! آیا وصیت مرا قبول می کنی؟ و وعده مرا عمل می نمایی؟ و قرضم را می دهی؟ عباس گفت: یا رسول الله! عمویت پیرمرد شده، صاحب عیال زیاد است و شما مانند وسعت باد، دارای سخا و کرم هستی، و وعده هایی داده ای که در قدرت عمویت نیست. آن وقت به علی بن ابیطالب رو کرد و فرمود: برادرم آیا وصیت مرا قبول می کنی و وعده های مرا انجام می دهی؟ گفت: آری یا رسول الله صلی الله علیه و آله. فرمود: نزدیک بیا. علی نزدیک آمد او را در آغوش گرفت، انگشتر خویش را بیرون آورد و فرمود: آن را در انگشت خود کن شمشیر و زره و همه سلاح خویش را خواست و به علی داد و لباسی را که به وقت جنگ و سلاح پوشیدن بر شکم می بست، خواست و به وی داد، و فرمود: به یاری خدا برو و به منزلت. از فردای آن روز دیگر نگذاشتند مردم به محضرش بیایند و مرض کاملاً شدت یافت. امیرالمؤمنین علیه السلام از کنار بسترش دور نمی شد مگر به طور ناچاری. آن حضرت در پی کار ضروری رفته بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به هوش آمد و دید علی علیه السلام در آنجا نیست؛ فرمود: برادر و یار مرا پیش من بخوانید. به دنبال این سخن، ضعف وی را گرفت و ساکت ماند، عایشه گفت ابوبکر را بخوانید ابوبکر آمد، و کنار بستر وی نشست. حضرت چشم باز کرد و از ابوبکر روی گردانید. او برخاست و رفت و گفت: اگر با من کاری داشت می گفت: چون



ابوبکر رفت، حضرت دوباره فرمود: برادرم و یارم را پیش من بخوانید، حفصه دختر عمر گفت: عمر را پیش او بخوانید. عمر وارد حجره شد، حضرت با دیدن او روی برتافت، عمر نیز بیرون رفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله بار سوم: ادعوا الی اخی و صاحبی ام سلمه گفت: علی را بخوانید؛ او فقط علی را می خواهد. چون علی علیه السلام را خواندند حضرت به او اشاره کرد، علی علیه السلام سر خویش را کنار دهان حضرت آورد، رسول خدا صلی الله علیه و آله باوی مناجات مفصلی کرد، علی علیه السلام برخاست و در گوشه حجره نشست و رسول خدا صلی الله علیه و آله را خواب برد. آن حضرت از حجره بیرون آمد. مردم گفتند: یا اباالحسن پیامبر چه چیز به شما گفت؟ فرمود: علمنی الف باب من العلم فتح لی باب الف باب و اوصانی بماانا قائم به ان شاء الله؛ هزار باب از علم به من تعلیم کرد و هر باب هزار باب دیگر بر من گشود و بر من چیزی وصیت کرد که ان شاء الله به عمل خواهم آورد بعد مرضش باز شدت یافت و علائم مرگ نمایان گردید و علی علیه السلام در محضرش حاضر بود. فرمود: یا علی! سر مرا در آغوش خود بگیر که امر خدا آمده و چون روح من خارج شد آن را با دستت بگیر و به صورت خویش مسح کن. سپس مرا روبه قبله نماز و به تجهیز من مباشرت کن و اول تو بر من نماز بخوان و از من جدا مباش تا مرا در قبرم دفن کنی و از خدای تعالی مدد بخواه. علی علیه السلام سر آن حضرت را در آغوش گرفت و فاطمه علیها السلام سر پایین آورد، به چهره پدرش نگاه کرده و ناله و گریه می نمود و شعر ابوطالب علیه السلام را می خواند که در مدح آن حضرت گفته است. و ایضاً یستسقی الغمام بوجهه ثما الیتامی عصمه للارامل رسول خدا صلی الله علیه و آله چشمش را باز کرد و با صدای ضعیف فرمود: دخترم این شعر سخن عمویت ابوطالب است آن را بخوان و بگو: و محمد الا- رسول قد خلت من قبله الرسل فان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم... آنگاه فاطمه علیها السلام بسیار گریه کرد. حضرت با اشاره گفت: نزدیک بیا، فاطمه! نزدیک رفت. حضرت چیزی به طور سری به یو فرمود که چهره فاطمه باز شد، و آثار شادی در آن مشهود گردید. بعدها از فاطمه علیها السلام پرسیدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به شما چه فرمود که اندوه و اضطراب از شما رفت؟ فرمود: پدرم به من خبر داد که اولین کسی هستم که از اهل بیتش به او ملحق می شوم به جدایی میان او و من طولانی نخواهد بود. لذا اندوه من زایل شد فاطمه علیها السلام گفت: پدرجان روز قیامت تو را در کجا خواهم یافت؟ فرمود: در وقت حساب مردم. گفتم: اگر آنجا نیافتم کجا پیدا کنم؟ فرمود: در وقت شفاعت برای امت. گفتم: اگر در وقت شفاعت پیدا نکنم در کجا پیدا نمایم؟ فرمود: در کنار صراط، جبرئیل در طرف راست و میکائیل در طرف چپ و ملائکه در جلو و پشت سر من بوده و ندا خواهند کرد: خدایا امت محمد را از آتش سلامت بدار و حساب را بر آنان آسان گردان. فاطمه علیها السلام گفت: مادرم خدیجه در کجاست؟ فرمود در قصری که درهائش به بهشت باز می شود حسن و حسین علیهما السلام خواست آنها را از رسول خدا صلی الله علیه و آله کنار بکشد. حضرت به هوش آمد و فرمود: یا علی بگذار من حسنین را ببویم و آن ها مرا ببینند. من از آنها توشه بگیرم و آنها از من توشه بگیرند. بدان که آن ها بعد از من مظلوم و مقتول خواهند شد؛ لعنت خدا بر ظالمان آنها باد این را سه دفعه فرمود. در بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۵۰۵، از امالی صدوق از امام سجاد علیه السلام نقل شده... جبرئیل با ملکوت الموت به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند. جبرئیل گفت: یا احمد این ملک الموت است از شما اجازه می خواهد و تا به حال از کسی اجازه نخواست است و از کسی من بعد اجازه نخواهد خواست. فرمود: به او اذن بده. جبرئیل به او اذن ورود کرد. ملک الموت، به محضر حضرت آمد و گفت: یا احمد خداون مرا پیش تو فرستاده و فرموده: اطاعت تو کنم در آنچه می گویی، اگر بگویی قبض روح می کنم و اگر بگویی برمی گردم. فرمود: یا ملک الموت این کار را می کنی؟ گفت: آری ماءمورم از شما اطاعت کنم. در آن حال جبرئیل گفت: یا احمد خدای تبارک و تعالی به ملاقات تو مشتاق است. حضرت فرمود: یا ملک الموت ماءموریت خود را انجام بده او رسول خدا صلی الله علیه و آله را قبض روح کرد و بیست و هشتم صفرالخیر وقت غروب آفتاب روح مقدسش پرکشان به ملکوت اعلی عروج فرمود.

چون رسول خدا صلی الله علیه وآله داعی حق را لبیک گفت: امیرالمؤمنین چشمهای مبارک آن حضرت را بست و به فضل بن عباس فرمود آب بریزید و خود مشغول غسل حضرت گردید. نخست پیراهن وی را از طرف سینه تا ناف مبارکش پاره کرد، بعد جسد مطهرش را غسل داد و بر اعضای سجده اش کافور مالید و حنوط نمود و کفن کرد. کمک وی در این کار فضل بن عباس بود. پس از آن به تنهایی بر آن حضرت نماز خواند. مسلمانان در مسجد مشغول گفتگو بودند که چه کسی امام جماعت در نماز میت باشد و کجا دفن شود؟ حضرت از منزل بیرون آمد و فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله امام و پیشوای ماست در زندگی و در مرگ. گروه گروه داخل شوید و بدون امام بر وی نماز بخوانید و برگردید. و نیز خداوند متعال پیامبری را در محلی از دنیا نمی برد مگر آن که به دفنش در آن جا راضی است. من آن حضرت را در حجره ای که از دنیا رفته است دفن خواهم کرد. مرم به این کار تسلیم و راضی شدند. آنگاه گروه گروه داخل شده و بدون امام بر جنازه مطهر نماز می خواندند (و صدای ان الله و ملائکتہ یصلون علی النبی... فضا را پر کرده بود) پس از تمام شدن نماز عباس عموی آن حضرت پی ابو عبیده بن الجراح فرستاد که گور کن اهل مکه بود و قبر ساده می کند و نیز به دنبال زید بن سهل فرستاد که گورکن اهل مدینه بود و در قبر لحد می کند، زید بن سهل قبلاً رسید و او برای حضرت قبری کند و لحد گذاشت علی علیه السلام و عباس و فضل بن عباس و اسامه بن زید داخل قبر حضرت شدند که جسد اطهر را در قبر گذارند. انصار از بیرون خانه صدا زدند: یا علی تو را به خدا و به حق ما قسم یک نفر از انصار نیز داخل شود، ما نیز در دفن رسول خدا صلی الله علیه وآله سهمی داشته باشیم، فرمود: اوس بن خولی داخل شود، او از اصحاب بدر و صحابی فاضل از خزرج بود حضرت به او فرمود: داخل قبر شود، او داخل قبر پاک شد، حضرت جسد پاک رسول الله صلی الله علیه وآله را در دست او گذاشت و او حضرت را به قبر گذاشت بعد از آن از قبر حضرت بیرون آمد، امیرالمؤمنین علیه السلام داخل قبر شد و صورت پاک رسول خدا را باز کرد و در خاک گذاشت که گونه راستش به طرف قبله بر خاک قرار گذاشت و آنگاه خشت ها را بر قبر گذاشته و بر آن خاک ریخت. و آن در روز دوشنبه بیست و هشت صفر سال یازدهم هجرت و آن حضرت در سن شصت و سه بود، اکثر مردم در دفن آن حضرت حاضر شدند و نماز بر آن حضرت از بسیاری فوت شد زیرا که آن ها درباره خلافت به مشاجره پرداخته و مشغول غارت تراث امیرالمؤمنین علیه السلام بودند چنان که خود در خطبه شقشقیه فرمود: اری تراشی نهبا آنها چون دیدند: علی علیه السلام مشغول تجیز رسول الله صلی الله علیه وآله و بنی هاشم در مصیبت آن حضرت به چیز دیگری نمی اندیشند، از فرصت استفاده کرده هنگامه ای به بار آورد که تا ظهور حضرت مهدی صلوات الله علیه، عالم اسلامی در آتش آن خواهد سوخت. اللهم صل علی محمد و آل محمد من اول الدنیا الی فنائها والحمد لله و هو خیر ختام.

## درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتعم فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه

الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:

[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳-۲۳۵۷۰۲۳ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل







مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

